

دکترین مسئولیت حمایت: از روند شکل گیری تا کاربرد ابزاری آن

مهدی عباسی سرمادی*

چکیده

مداخله بشردوستانه به معنای مداخله برای نجات افراد انسانی فارغ از رنگ، نژاد و مذهب تعریف شده است. اما امروزه قدرت های بزرگ مقوله بشر دوستی را به صورت ابزاری درآورده اند، خواه برای اینکه خلاء اراده سیاسی در یک مخاصمه (نظیر یوگسلاوی سابق و رندا) را پنهان نمایند و خواه به منظور اینکه آن را در خدمت خواست سلطه‌گری خود (نظیر کوزوو، عراق و افغانستان) قرار دهند. در چنین بستری است که در سال ۲۰۰۲ ایده مسئولیت حمایت به معنای ضرورت مداخله به نفع جمعیتی که دولت شان قادر به حفاظت از آنها در برابر خشونت نیست و یا اینکه اراده ای برای حمایت از آنها ندارد، مطرح می‌گردد. لذا پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش است که آیا این مسئولیت می‌تواند در جنگی تجلی نماید که رسماً هدف نجات جمعیت تحت سرکوب را دارد؟ بدین منظور به بررسی ریشه ها و تحولات مفهوم مسئولیت حمایت پرداخته شده است. تا ماهیت یکسان مفهوم علیرغم عنوان های متفاوتی که در طول این تحولات به خود گرفته، نشان داده شود. آنگاه چگونگی کاربرد ابزاری مفهوم توسط قدرت های بزرگ به بحث گذاشته شده تا این واقعیت را آشکار سازیم که استفاده از زور تحت عنوان "مسئولیت حمایت" نمی‌تواند استثناء دیگری بر اصل "ممنوعیت کاربرد زور" در روابط بین الملل به بهای نقض تعهد دولت ها در توسل همه جانبه و کامل به راه حل های غیر نظامی در حل و فصل بحران های بین المللی از جمله بحران های ناشی از حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه، توجیه نماید.

واژه‌های کلیدی: حقوق بشر، حقوق بشردوستانه، مسئولیت حمایت، مداخله، کاربرد ابزاری.

۱. استادیار گروه حقوق دانشگاه خوارزمی

* نویسنده مسؤول، ایمیل: Ma.sarmadi@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۸/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۵/۲۵

فصلنامه سیاست جهانی، دوره دوم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۲، صص ۱۸۲-۱۵۷

مقدمه

از پایان جنگ سرد مسائل بشردوستانه در عرصه سیاست بین‌الملل توجه تصمیم‌گیران و اندیشمندان را به خود جلب کرده است. گواه این واقعیت قطعنامه‌های متعدد شورای امنیت در این زمینه و عملیات رو به رشد حفظ صلح و امنیت بین‌المللی تحت عنوان ملاحظات بشردوستانه و بالاخره تشکیل "بخش امور بشردوستانه" در سازمان ملل متحد است. قدرت‌های غربی در چندین عملیات نظامی پس از جنگ سرد، نیروهای نظامی را با انگیزه‌های بشردوستانه به کار گرفته‌اند و کمک‌های بشردوستانه در عین حال هم از اجزای اساسی سیاست خارجی آنها گردیده و هم بخش عمده‌ای از دیگر کمک‌های آنها را به سایر کشورها در زمینه توسعه همه‌جانبه و پایدار تشکیل می‌دهد.

سرانجام تعداد سازمان‌های غیردولتی که در امور بشردوستانه از جمله مراقبت‌های فوری پزشکی، تغذیه، پذیرش، توانبخشی و بازسازی وجود دارند، بر اهمیت قضیه به طور آشکار افزوده‌اند. مداخله بشردوستانه که به نجات افراد فارغ از ملیت یا تعلقات سیاسی و مذهبی آنها خلاصه می‌شود حداقل به لحاظ تئوریک در تعارض با سیاست قدرت‌های بزرگ در روابط بین‌الملل قرار می‌گیرد. در چنین زمینه‌ای از دیالکتیک بین تعارض‌ها و الزامات واقعی و تعهدات اخلاقی بود که شورای امنیت سازمان ملل متحد راجع به موضوع مسئولیت حمایت در مه ۲۰۰۲ و قبل از اتخاذ سند نهایی توسط مجمع عمومی در اجلاس جهانی ۲۰۰۵، (A/60/L.1/2005) در این زمینه، به بحث و تبادل نظر پرداخت. سرانجام سند نهایی تدوین شد و در این خصوص اعلام نمود که:

"این بر عهده هر دولت است تا مردمان را از نسل‌کشی (ژنوساید)، جنایات جنگی، پاکسازی نژادی و جنایت علیه بشریت حفظ و حمایت نماید".

این سند پیش‌بینی می‌کند که در صورت لزوم "وسایل دیپلماتیک، بشردوستانه و سایر وسایل مسالمت‌آمیز مناسب به منظور کمک به حمایت از مردمان" بکار گرفته شود (بند ۱۳۸ سند).

همان سند در عین حال می‌افزاید که رؤسای دولت‌ها و حکومت‌ها "آماده‌اند تا در مواقع خواسته شده، یعنی هنگامی که این وسایل کافی به نظر نرسند و هنگامی که مقامات ملی به وضوح در حمایت از جمعیت خود ناتوان باشند، یک اقدام جمعی قاطعانه را با محوریت شورای امنیت و در انطباق با منشور به عمل آورند (بند ۱۳۹ سند).



دکترین مسئولیت
حمایت: از روند
شکل‌گیری تا
کاربرد ابزاری آن

تصمیمات فوق هیچ چیز تازه‌ای دربر ندارد زیرا الهام‌گر «حق» یا «وظیفه مداخله» به همان معنایی است که در تعبیری برنارد کوشنر^۱ قبلاً و در سال ۱۹۸۸ برای توجیه مداخله بشر دوستانه بکار گرفته بود، کوشنر در این خصوص اظهار می‌دارد که: " هنگامی که حکومتی قادر به حمایت از مردمش و تأمین امنیت آنها نیست، بر عهده جامعه بین‌المللی است تا این حمایت را به عمل آورد و در چنین مواردی، باید به قربانیان گوش فرا داد نه به دیکتاتورهایی که ادعای نمایندگی از جانب قربانیان را دارند" (Perrot, 1994:83). چنین اندیشه‌ای است که توسط قدرت‌های بزرگ جامعه عمل پوشیده است.

بدیهی است نقض حقوق بشردوستانه می‌تواند اقدامات متنوع قابل توجهی را به دنبال داشته باشد، از جمله: اعتراضات دیپلماتیک، اقدامات پزشکی، امدادهای فوری، فشارهای سیاسی و مجازات‌های اقتصادی، چنانکه قطعنامه ۱۶۴۷ مورخ ۲۸ آوریل ۲۰۰۶ شورای امنیت راجع به حمایت از غیرنظامیان در مخاصمات مسلحانه این واقیعت را یادآوری می‌کند (S/Rés/1647/ 2006).

بدین ترتیب مساله عمده در اجرای دکترین مسئولیت حمایت، بروز جنگی است که رسماً انگیزه نجات یک جمعیت تحت سرکوب را بعنوان هدف نهایی اش اعلام می‌کند. بررسی این مسئله به ویژه در پرتو تعهدات اصلی دولت‌ها مبنی بر توسل به راه حل‌های غیر نظامی در حل و فصل بحران‌های بین‌المللی از جمله بحران‌های ناشی از نقض فاحش حقوق بشر و حقوق بشردوستانه قبل از توسل به زور یا جنگ محور عمده پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهد، که در ادامه بررسی خواهد شد.

الف- روند شکل‌گیری دکترین مسئولیت حمایت

این دکترین به عنوان یک اصلاحیه اساسی بر حقوق بین‌الملل سنتی به منظور انطباق این رشته از حقوق با ارزش‌های جامعه بین‌المللی شکل گرفته است. به عبارت دیگر عقیده بر این است که اجرای دکترین مذکور توسعه حقوق بشر و حقوق بشردوستانه را در بر دارد. در حالیکه به نظر می‌رسد دکترین مسئولیت حمایت که به عنوان یک دکترین انقلابی ارائه می‌شود، چیز تازه‌ای در بر ندارد. زیرا «شکل جدید یک رویه قبلی و

۱. Bernard Kouchner : وزیر بهداشت فرانسه در زمان فرانسوا میتران و وزیر امور خارجه این کشور در دوره نیکلا سارکوزی

کاملاً موجود است» که جنبه قانونی اش همواره مورد اعتراض بوده است (Boisson de Chazumes et Condoreilli, 2006,12).

الف-۱- از "مداخله بشر دوستانه" تا حق مداخله

در قرن پانزدهم میلادی است که دکترینی مطرح می شود که براساس آن هنگامی که یک حکومت حتی زمانی که در چارچوب اختیارات ویژه حاکمیتی خود حقوق انسانی را نقض نماید برای قدرت های بزرگ حق مداخله را ایجاب می کند. در دوره امپراطوری عثمانی، بر این مبنا، ابتدا قدرت های بزرگ غربی مدعی حمایت از اتباعی می شوند که مقیم در امپراتوری عثمانی اند. سپس حق مداخله را به نفع اتباع ترک پیرو دین دولت مداخله گر، بسط دادند (Brownlie, 1962:338).

پس در ابتدا برای اروپائیان مقوله حمایت، ناظر بر حمایت از اقلیت های مسیحی در امپراطوری عثمانی است. قرن نوزدهم شاهد افزایش مداخله های دیپلماتیک و نظامی است بویژه پس از آنکه فرانسه و آلمان به یونان کمک کردند تا از سلطه عثمانی آزاد شود (Ibid:342). این مداخله ها صریحاً با ملاحظات بشردوستانه توجیه می شدند. در همین راستا و در سال ۱۸۵۶ در عهدنامه پاریس، عثمانی از طرف دیگر حق مداخله قدرت های اروپائی را با انگیزه های بشر دوستانه و بویژه به منظور حمایت از مسیحیان ترک به رسمیت می شناسد. براساس همین قرار داد است که فرانسه در ۱۸۶۰ در لبنان مداخله می کند تا کشتار مسیحیان مارونی را متوقف نماید. باز در چارچوب یک تلقی بشر دوستانه طبق گزارش های وزارت امور خارجه فرانسه است که این کشور همان اقدام را کمی دیرتر و به هنگام کشتار ارتکاب یافته در ارمنستان و سپس در کرت و مقدونیه به عمل می آورد (C.D.I.U.L.B.1970:114).

اما در این زمان رویه ایجاد شده مداخله، دیگر فقط به قلمرو عثمانی مربوط نمی شود، قدرت های اروپایی به خود نقش قاضی نسبت به رفتار و رویه دولت ها یا سازمان های سیاسی دیگر را هم دادند. آنها اعتراض هایی را به بهانه اذیت و آزارهای اقلیت های دینی در رومانی در سال های ۱۸۶۶ و ۱۸۷۸ به جریان انداختند (Ibid:62) و از طریق دیپلماتیک علیه پادشاه مراکش در ۱۹۰۹ اقدام می نمایند تا لغو شکنجه ها علیه مخالفان سیاسی را تصدیق نماید (Siotis, 1958, p.90). فراتر از حوزه امپراطوری عثمانی، فرانسه تقاضای یک رفتار غیرتبعیض آمیز را برای مسیحیان ژاپن در ۱۸۶۹ دارد (Ibid:62) و آمریکا همان کار را در سال ۱۹۰۴ برای اقلیت های روس انجام می دهد. دولت روس از طرف دیگر با اشاره به ملاحظات بشر دوستانه، خود را متعهد به وسایل دیپلماتیک جهت



دکترین مسئولیت
حمایت: از روند
شکل گیری تا
کاربرد ابزاری آن

آزادی کوبا از سلطه اسپانیا در ۱۹۸۹ کرد (Brownlie, 1962:340). استدلال‌های بشر دوستانه حتی جهت توسعه طلبی‌های استعماری نیز به کار گرفته شده است. لئوپولد دوم^۱ با اقدام بر مبنای ملاحظات بشر دوستانه به ویژه ضرورت آزادی آفریقا از برده داری و رهایی آن از رویه‌های فرهنگی منحنی که در غرب "تحت عنوان بربریت" تلقی می‌گردید، موفق به شناساندن حقوق حاکمیتی خود بر سرزمین کنگو می‌شود (Corten, 2003:16-17). سرانجام آلمان هیتلری نیز تهاجم به چکسلواکی و لهستان را با بهانه کردن این موضوع که دولت‌های ضعیف قادر به حمایت از اقلیت‌های آلمانی تحت سلطه گروه‌های تروریستی نیستند توجیه نمود (Rifaat, 1979:73).

در سال ۱۹۴۵ قدرت‌های بزرگ در منشور سازمان ملل متحد مدعی برابری حاکمیت دولت‌ها و اصل عدم مداخله و همینطور مدعی ممنوعیت توسل به زور در روابط بین‌المللی شدند. تضمین‌ها علیه تفسیرهای سوء یک‌جانبه نیز آنچنان است که ویژگی خاصی به تاریخ روابط بین‌الملل تا آن زمان می‌بخشد با این همه ایالات متحده آمریکا استدلال بشر دوستانه و ضرورت نجات زندگی شهروندان شمال آمریکا را برای مداخله در جمهوری دومینیکن در ۱۹۶۵ (Tanca, 1993:159) و گرانادا در ۱۹۸۳ (Ibid:179) مطرح نمود. سپس فرانسه همان استدلال را برای یک عملیات نظامی در کلوزی^۲ در ۱۹۷۸ بکار برد و اسرائیل نیز در سال ۱۹۷۶ در انتبه^۳ چنین کرد.

بر این اساس چیز تازه‌ای در دکترین مسولیت حمایت وجود ندارد. در این ارتباط در ۱۹۱۲ یکی از اندیشمندان فرانسوی می‌نویسد:

"اگر ما رویه بین‌المللی را در نظر بگیریم، ملاحظه می‌کنیم که دولت‌ها نوبت به نوبت وظیفه مداخله را بر حسب منافع خوب یا بد درک شده خود مطرح نموده‌اند. در مجموع آنها کاری جز متابعت از محاسبه‌های خود پرستانه انجام نداده‌اند. هنگامی که آنها به نفع سیاست و جاه طلبی خود، به قضاوت جهت درگیر شدن در امور داخلی دولت دیگر نشستند، مدعی حق مداخله شده‌اند. برعکس هنگامی که آنها منافع شان را در ممانعت از مداخله فعال دولت‌های دیگر بیابند، به احتمال دخالت آنها اعتراض کرده‌اند (Bonfils, 1912:178).

۱. Léopold II : پادشاه بلژیک طی سال‌های ۱۹۰۹-۱۸۳۵ که در زمان او بلژیک بصورت یک قدرت استعماری درمی‌آید و کنگورا اشغال می‌نماید ایالت یا استان کلوزی در جنوب جمهوری دموکراتیک کنگو قرار دارد.

2. kolwezi
3. Entebbe

اما سوال این است که امروزه چگونه مداخله‌های آشکار تحت پوشش مفهوم امنیت دسته جمعی و یا با طرح کردن انگیزه‌های بشردوستانه توجیه می‌شوند؟ پس از جنگ سرد این پنهان کاری بعد از عملیات نظامی «طوفان صحرا» علیه عراق آغاز می‌شود عملیاتی که در واقع هیچ پوشش بشر دوستانه‌ای را شامل نمی‌شد.

بدین ترتیب این حکومت‌ها در پی منافع ملی خود در پس توجیهات حقوق بشر دوستانه رفتار کرده‌اند. در حالیکه باید به این تناقض‌ها پاسخ دهند: "با توجه به اینکه بند ۷ ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد دلالت بر صلاحیت انحصاری دولت در امور داخلی خود و بویژه عدم مداخله در امور داخلی دولت‌های دیگر دارد، چگونه جنبه بشردوستانه واکنش دولت توجیه می‌شود؟ لذا دولت‌های غربی پاسخ را در مفهومی طرح شده در سال ۱۹۸۷ توسط برنارد کوشنر^۱ و ماریو بتاتی^۲ می‌یابند: مفهوم «حق مداخله بشر دوستانه». سپس این حق که بطور قطع و به اندازه کافی در تعارض با قواعد و اصول حقوق بین‌الملل و حقوق سازمان ملل متحد است با «مفهوم وظیفه مداخله بشردوستانه»، جایگزین می‌شود. اصطلاح «مداخله بشردوستانه» در واقع تلفیق کلمات متناقضی همچون «جنگ عادلانه» است (Perrot, 1994: 44-45)

با این همه دیپلماسی فرانسه از این تلفیق متناقض بین "عدم قانونیت" و "وظیفه" (Ibid: 55) الهام گرفت و پیش‌نویس قطعنامه‌ای را به سازمان ملل متحد در خصوص «کمک بشر دوستانه» به قربانیان «فجایع طبیعی» و «وضعیت‌های فوری» پیشنهاد نمود که در ۸ دسامبر ۱۹۸۸ به تصویب رسید (A/Rés/43/131). در همین راستا قطعنامه دیگری با همان منشاء در ۱۴ دسامبر ۱۹۹۰ اتخاذ می‌شود (A/Rés/45/100) که ایجاد «راهروهای بشر دوستانه فوری» و موقت را برای توزیع کمک‌های پزشکی در جریان مخاصمه‌های مسلحانه پیش‌بینی می‌نماید. بر این اساس دولت‌ها «دعوت» می‌شوند تا دسترسی به کمک‌ها را تسهیل نمایند و از سازمان‌های بشر دوستانه حمایت و پشتیبانی بعمل آورند. این اندیشه توسط شورای امنیت در ۹ آوریل ۱۹۹۱ و به منظور عکس‌العمل به وضعیت بوجود آمده در عراق مورد توجه قرار می‌گیرد. قطعنامه ۶۸۸ (S/Rés/688) 1991) سرکوب را محکوم می‌کند و «تاکید دارد بر اینکه عراق دسترسی فوری را به جمعیت‌هایی که نیازمند کمک هستند، ارایه دهد» بدین ترتیب عملیات «تدارک آسایش» در مناطق مورد سرکوب حکومت در شمال عراق آغاز می‌شود.

1. Bernard Kouchner

۲. Mario Bettati: از حقوقدانان نظریه پرداز معاصر فرانسوی است.

بنابراین دولتی که وجود این حق کمک به جمعیت‌های قربانی را می‌پذیرد دیگر نمی‌تواند بهانه کند که سرنوشت این مردمان ناشی از حوره صلاحیت داخلی‌اش است و باید تحت اقدام متقابل یا تلافی جویانه غیرنظامی به منظور هدایت به اصلاح رفتارش قرار گیرد. اما نکته حائز اهمیت این است که در نهایت اقدامات نظامی یکجانبه در زمره اقدامات اجباری جمعی اتخاذ شده توسط شورای امنیت نیست. در نتیجه مداخله حتی از نوع «بشر دوستانه» نیز غیرقانونی است. البته در حقوق بین‌الملل تعهدی برای هر دولت جهت عکس العمل نسبت به نقض حقوق اساسی بشر وجود دارد. این تعهد توسط یک سلسله منابع حقوقی بویژه مقررات مربوط به حقوق بشر و مقرراتی که در منشور سازمان ملل متحد آمده تقویت شده است. از آن جمله وبه طور خاص ماده ۵۵ منشور است که طبق آن:

"سازمان ملل متحد به رعایت جهانی موثر حقوق بشر و آزادی‌های اساسی کمک می‌نماید."

منبع دیگر، اعلامیه جهانی حقوق بشر بویژه ماده ۲۸ آن می‌باشد که برای هر فرد حق تقاضای تامین یک نظام بین‌المللی حقوق بشری را وضع می‌کند. کنوانسیون ۱۹۴۸ ضد ژنوساید، اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی و دیگر قراردادهای و پیمان‌های مربوط به حقوق بشروحقوق بشردوستانه نیز در این زمره قرار دارند.

بهرحال این دکترین مسولیت حمایت، نظریه جدیدی نیست زیرا چهار کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو که اصول اساسی حقوق بشر دوستانه را در برمی‌گیرد در ماده ۱ مشترک خود دولت‌های امضاء کننده را به «رعایت کردن» و «وادار به رعایت کردن» مقرراتشان متعهد می‌سازند.

از طرف دیگر همین دکترین توسط دیوان بین‌المللی دادگستری جهت محکوم کردن ایالات متحد آمریکا در قضیه «فعالیت‌های نظامی و شبه نظامی در نیکاراگوئه» با عبارت «نقض تعهد وادار کردن به رعایت حقوق بشر دوستانه» (CIJ. 1986, para. 151) بکار گرفته می‌شود. در همین راستا دیوان در رأی مشورتی ۹ جولای ۲۰۰۴ راجع به «نتایج حقوقی» احداث دیوار در سرزمین فلسطین (CIJ, 2004:59) نظریه مسولیت حمایت را یادآوری و تبیین می‌نماید. در واقع دیوان یادآوری می‌نماید که ماده ۱ مشترک کنوانسیون‌های ۱۹۴۹ ژنو به تمام دولت‌ها - اعم از دولت‌های عضو و غیرعضو - اعمال می‌شود و به آنها وظیفه وادار کردن به رعایت دستورهای این اسناد را تحمیل می‌نماید. این الزامات و دستورها از جنبه سلبی نفی شناسایی وضعیت‌های غیرقانونی را در بر دارد و به لحاظ ایجابی مراقبت به متوقف ساختن این وضعیت‌ها و به وادار کردن طرف‌های

یک مخاصمه به رعایت حقوق بشر دوستانه بین‌المللی را در چارچوب منشور سازمان ملل متحد شامل می‌شود.

بدین ترتیب تعهد مذکور در آراء دیوان ، یک مداخله یا واکنش غیر نظامی را دربرمی‌گیرد و ممنوعیت مداخله نظامی را زیر سوال نمی‌برد. اما پیشگامان حق مداخله اینگونه دفاع می‌کنند که مقررات منشور در زمینه ممنوعیت توسل به زور در قبال حمایت از حقوق بشر تحت الشعاع قرار می‌گیرد (Cortonet et kelin, 1992: 165)

هیچ چیز نه در منشور و نه در رویه بین‌المللی اجازه دفاع از چنین تفسیر موسعی را نمی‌دهد. در واقع منشور به شورای امنیت اجازه اتخاذ اقدامات اجباری را مگر در زمان نقض یا تهدید صلح نمی‌دهد، وضعیت های نقض یا تهدید صلح می‌تواند فقط به موارد نقض فاحش حقوق بشر نظیر آپارتاید (تبعیض نژادی) یاژنوساید (نسل‌کشی) یعنی موارد فوق العاده خطرناک تعمیم یابد .

هنگامی که یک دولت متهم به عدم ایفاء تعهداتش در زمینه کمک‌های بشردوستانه است شیوه‌های حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات پیش بینی شده در اسناد بین‌المللی متعدد از جمله اسناد مذکور فوق و همینطور وسایل فشار و اجبار دیگری جز وسایل نظامی وجود دارد. دیوان بین‌المللی دادگستری این واقعیت را در حکم ۲۷ ژوئن ۱۹۸۶ راجع به قضیه فعالیت‌های نظامی و شبه نظامی در نیکاراگوئه با عدم پذیرش مداخله نظامی به منظور تامین رعایت حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه یادآوری کرده است (CIJ, 198:6163).

الف-۲- از امنیت بشری^۱ تا مسئولیت حمایت

ضرورت حمایت از جمعیت غیرنظامی در وضعیت فوق‌العاده خطرناک بویژه به هنگام مخاصمه داخلی در گزارشی راجع به "تهدیدها، چالش‌ها و تغییر"^۲ (A/59/565/2004) که توسط یک گروه از شخصیت‌های عالیرتبه حقوقی به دبیر کل سازمان ملل متحد ارائه گردید، بار دیگر مورد توجه قرار گرفت.

این گزارش با عنوان فرعی "جهانی مطمئن تر : مسائل ما برای همه" روند تکامل و تهدیدهای تحمیلی بر صلح و امنیت بین‌المللی و وسایل سیاسی و نهادینه ای برای مقابله با آنها را پیش بینی می‌نماید.

1. Sécurité humaine

2. Groupe de Personnalité de Haut Niveau, Rapport. Sur "Les Menaces, les défis et le Changement Un Monde Plus sur, Notre Affaires à Tous"

گزارش فوق تدابیر خاصی جهت تامین امنیت دسته جمعی در قرن بیست و یکم را به سازمان ملل متحد، توصیه می‌نماید. گروه مذکور بدین ترتیب واضح مفهوم جدیدی از امنیت دست جمعی می‌شود. مفهومی خیلی وسیع که همه تهدیدها را از هر ماهیت و ریشه‌ای و از سنتی و جدید، دربرمی‌گیرد. این رهیافت کلی که مفهوم "امنیت بشری" را پی ریزی می‌کند، هدف کارآیی موثر و بی‌طرف‌تر نمودن سیستم امنیت دسته جمعی را دنبال می‌نماید.

طبق گزارش مورد بحث تهدیدهایی که جامعه بین‌المللی در قرن ۲۱ با آن مواجه‌اند برحسب ماهیت‌شان متفاوتند. آشکارترین آنها از نوع سیاسی و نظامی هستند و شامل مخاصمات بین‌المللی و همین‌طور مخاصمات داخلی همچون جنگ‌های شهری و تهدیدهایی از نوع اقتصادی و اجتماعی نیز هستند. وخامت فقر، با رشد نابرابری در جهان به طور اعم و با نابرابری درآمدها در کشورهای فقیر بسیاری همراه می‌شود و در ترکیب با نابرابری‌های نژادی یا منطقه‌ای، کینه‌هایی را تشدید می‌نماید که خشونت را شعله‌ور می‌سازد. اگر این تهدیدها همواره به جنگ منتهی نمی‌شوند، غالباً با انفجار جمعیت، فقر، شهر نشینی و بیکاری ترکیب می‌شوند تا پدیده جرم و جنایت را در جهان سوم رقم زنند. در طی سال‌های اخیر بیماری‌های عفونی جدیدی نظیر ایدز پدید آمدند و بیماری‌های دیگری که تصور می‌شد از بین رفته‌اند نظیر بیماری‌های فلج کودکان^۱ دوباره ظاهر شدند که بیش از پیش در مقابل یک تعداد روبه‌رو شد از آنتی‌بیوتیک‌های اساسی مقاومت می‌کنند. این وضعیت عدم مصونیت کشور های فقیر را به ابتلاء به بیماری‌های جدید وابسته می‌سازد.

این تهدیدهای مختلف به هم وابسته هستند. اگرچه تهدیدهایی نظیر تروریسم، جنگ‌های داخلی و فقر می‌توانند مستقل از یکدیگر در نظر گرفته شوند اما واقعیت این است که تهدیدهایی همچون فقر مفرط و بیماری‌های عفونی و واگیردار، خود به مثابه بستر مساعدی تلقی می‌شوند که از آنها تهدیدهای دیگری از جمله جنگ‌های داخلی بروز می‌کنند. گزارش فوق در پی تاکید بر این واقعیت است که ویژگی چند بعدی و کلی گونه تهدیدها، انعطاف بخشی مفهوم کلاسیک آن را میسر می‌سازد. بدین ترتیب وضعیت حقوقی خشونت یا کاربرد زور که هم داخلی و هم بین‌المللی است از این پس مبهم‌تر می‌شود: اولاً- به دلیل اینکه "خارج از قانون قرار دادن جنگ" کمک کرده است تا از آن یک واقعیت منسوخ بوجود آید.

ثانیاً- به دلیل اینکه خشونت به ویژه در سطح داخلی، غالباً عمل بازیگران غیردولتی و بدون صلاحیت نظیر گروه‌های تروریستی و شورشی همراه است، مفهوم خیلی وسیع امنیت بشری اجازه می‌دهد تا نقش رو به رشد این بازیگران غیردولتی را به حساب بیاوریم.

مفهوم امنیت بشری در گزارش سال ۲۰۰۴ نظریه مسئولیت حمایت از یک جمعیت در برابر فجایع را برای اقدام جامعه بین‌المللی طرح می‌سازد. زمانی که دولت متبوع این جمعیت در مقامی نیست که به آن مسئولیت عمل کند یا از انجام آن ناتوان است. در مه ۲۰۰۲ مسئولیت حمایت از مردمان دچار فاجعه انسانی وخیم توسط شورای امنیت مورد بحث قرار گرفت سپس توسط مجمع عمومی در سند نهایی اجلاس جهانی سران در سال ۲۰۰۵ درج شد (پاراگراف ۱۳۸ و ۱۳۹) و در نهایت توسط قطعنامه (۲۰۰۶) ۱۶۷۴ شورای امنیت (S/Rés.1674/ 2006) در خصوص حمایت از غیرنظامیان در مخاصمات مسلحانه (بند ۴) رسمیت یافت. اما گزارش‌های ۲۰۰۰ (A/55/ 305-s/2000/809) annex^۱، ۲۰۰۱ (CIISE, Rapport, 2001)^۲ و ۲۰۰۴ (A/59/565/ 2004)^۳ نوعی بسترسازی دو مرحله‌ای جهت توجیه گذشته در دوران «پس از مداخله» در کوزوو است. از طرف دیگر این وقایع کوزوو است که محرک تشکیل «کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت‌ها» توسط دبیر کل سازمان متحد گردیده است. سند نهایی تأیید می‌کند که «این بر عهده هر دولت است تا مردمان را از نسل‌کشی (ژنوساید)، جنایات جنگی، پاکسازی نژادی و جنایت علیه بشریت حفظ و حمایت کند.» این سند پیش‌بینی می‌کند که در صورت لزوم «وسایل دیپلماتیک، بشردوستانه و سایر وسایل مسالمت‌آمیز مناسب به منظور کمک به حمایت از مردمان» به مورد اجرا در آید (بند ۱۳۸ سند). در عین حال گفته شده که رؤسای دولت‌ها و حکومت‌ها «آماده‌اند تا در مواقع خواسته شده، یعنی هنگامی که این وسایل کافی به نظر نرسند و هنگامی که مقامات ملی به وضوح ناتوان از حمایت از جمعیت خود هستند، یک اقدام جمعی قاطعانه را با محوریت شورای امنیت و در انطباق با منشور به عمل آورند» (بند ۱۳۹ سند).

1. Groupe d'Etude, Rapport sur " les Opérations de Paix de l'organisation des Nations Unies" (2 août 2000)
2. Commission Internationale de l'Intervention et de la Souveraineté des Etats (CIISE), Rapport sur "La Responsabilité de Protéger"

۳. رجوع شود به پاورقی شماره ۲ صفحه ۶

اما مداخله به منظور حمایت بشردوستانه از جمله مداخله نظامی در وضعیت‌های فوق‌العاده توجیه پذیر است. این مداخله زمانی است که غیرنظامیان در معرض خطر بزرگی قرار دارند و دولت مورد نظر نمی‌تواند و یا نمی‌خواهد به این خطر خاتمه بخشد یا همین دولت بوجود آورنده آن است. گزارش کمیسیون یادآوری می‌کند که در سال‌های اخیر شورای امنیت بیش از پیش خود را آماده به اقدام در چنین وضعیت‌هایی نشان داده است. بدین ترتیب در قطعنامه ۷۹۴ مورخ ۳ دسامبر ۱۹۹۲ (S/Rés/ 794/ 1992) شورای امنیت دولت‌های عضو را به کار برد وسایل نظامی لازم جهت تامین امنیت عملیات کمک بشر دوستانه که توسط سازمان ملل متحد در سومالی بر عهده گرفته شد، مجاز می‌سازد. قطعنامه مذکور توسط شورای امنیت و در چارچوب اختیاراتش به حفظ صلح و امنیت بین‌المللی براساس فصل هفتم اتخاذ می‌شود. در حالیکه هیچ تجاوزی رخ نداده است و در حالیکه مخاصمه یک ویژگی منحصرأ داخلی دارد. دو سال بعد، در برابر واقعه تلخ پناهندگان که به دنبال ژنوساید(نسل‌کشی) در رواندا رخ داد، شورای طی قطعنامه ۹۲۹ مورخ ۲۲ ژوئن ۱۹۹۴ (S/Rés/ 929/ 1994) شورا مداخله فرانسه را مجاز می‌سازد:

"تا هدف کمک را به نحو بی‌طرفانه به امنیت و حمایت افراد رانده شده، پناهندگان و غیرنظامیان در خطر، در روندا دنبال نماید."

همینطور در انطباق با فصل هفتم منشور است که شورای امنیت در قطعنامه ۹۴۹ مورخ ۱۳ جولای ۱۹۹۴ (S/Rés/ 949/ 1994) به دولت‌های عضو اجازه داد تا برای نیل به اعاده قدرت رئیس‌جمهور آریستید در هائیتی که توسط نظامیان خلع شده بود، یک نیروی چند ملیتی تشکیل دهند. این بحران بطور محض داخلی بود اما هجوم پناهندگان به سواحل شمال آمریکا بعد بشر دوستانه به آن داد. در اکتبر ۱۹۹۹ و همواره براساس فصل هفتم منشور است که یک مداخله بشردوستانه بین‌المللی در انطباق با قطعنامه ۱۲۶۴ شورای امنیت (۵ سپتامبر ۱۹۹۹) در تیمور شرقی جریان می‌یابد تا به باج‌خواهی‌های چریک‌های طرفدار اندونزی علیه جمعیت غیرنظامی خاتمه بخشد.

برای طرفداران نظریه مسئولیت حمایت، رویه بین‌المللی بدین ترتیب بر دکتترین مسئولیت بین‌المللی حمایت از جمعیت‌های غیر نظامی صحنه می‌گذارد. اصل عدم مداخله در واقع زمانی منتفی می‌شود که جمعیت‌های غیر نظامی قربانیان جنایات بین‌المللی یا فجایع بشردوستانه می‌شوند، نظیر: ژنوساید(نسل‌کشی)، نقض فاحش حقوق بین‌الملل بشر دوستانه یا پاکسازی نژادی جمعی از طریق اخراج اجباری و ترور.

ب- ابزار سازی دکترین "مسئولیت حمایت"

با الحاق به مفهوم امنیت بشری که تهدیدها را جمع بندی و بدین ترتیب دکترین "جنگ جهانی و تمام عیار بر علیه تروریسم" را توجیه می نماید، قدرت های غربی دکترین مسئولیت حمایت از جمعیت های غیرنظامی گرفتار در دام یک جنگ داخلی را در عمل رسمیت می بخشند. آنها بر این باور اند که بدین ترتیب انتقاداتی را که مداخله نظامی-شان در کوزوو فراهم کرده است، توانسته اند پاسخ دهند.

گرچه این دکترین تحت یک پوشش دلسوزانه و بدون جانبداری، مطرح گردید. با این همه می تواند آثار خطرناکی در برداشته باشد. تاریخ اروپا و غرب گواه بر فتوحات جنگ های صلیبی، ژنوسایدها، جنگ های استعماری، استثمار اقتصادی و اجتماعی به نام خدا، تمدن، دولت و توسعه است بدون اینکه به گونه ای اغراق آمیز بدبین باشیم، چگونه گمان نکنیم که کمک های بشردوستانه بر انگیزه های سیاسی و فرصت طلبانه مبتنی نیست.

ب-۱- ابزار سازی سیاسی: یک «مسئولیت» با تعهد قدرت های بزرگ

پس از پایان جنگ سرد، در طول جنگ دوم خلیج فارس دگر باره توجهات به مسایل بشر دوستانه جلب شد. در طول جنگ ایالات متحده و قدرت های بزرگ اروپایی سعی نمودند که تحت عنوان مداخله به نفع حقوق بشر محدودیت هایی بر رژیم سیاسی عراق تحمیل نمایند، اما در واقع در پس مواضع بشر دوستانه قدرت های غربی بر علیه بغداد، منافع ملی این دولت ها نهفته بود. همین مسئله در سومالی نیز وجود داشت. در عملیات «اعاده امید»^۱ که توسط آمریکا تحت لوای پرچم سازمان ملل در ۱۹۹۲ جهت خاتمه دادن به گرسنگی سازمان یافت، ۳۷۰۰۰ سرباز بسیج گردید تا تغذیه را تامین و مراقبت های پزشکی مردم بحران زده سومالی را تحقق بخشند. اما هیچگونه برنامه سیاسی در زمینه خلع سلاح گروه های مسلح، اعاده دولت و بازسازی اقتصاد طرح نشد. در بحران یوگسلاوی سابق در ۱۹۹۴ و سپس رواندا نیز این پارادوکس ها آشکار شدند. در جریان آنچه که اخیرترین ژنوساید قرن گذشته است، بعد از عقب نشینی ۲۵۰۰ هیأت مأمور صلح Minuar^۲، چریک های هوتو^۱ ظرف سه ماه نزدیک به ۵۰۰ هزار توتسی و توتسی

1 Restore hope

۲. Mission Des Nations Unies Pour L'assistance: هیات مامورین سازمان ملل متحد برای کمک

به چریکها در روندا

میانہ رو را به قتل می‌رسانند. شورای امنیت، فرانسه را مامور ایجاد یک منطقه امنیتی در جنوب غربی برای پذیرش پناهندگان نمود (عملیات فیروزه)^۲. اما اردوگاه‌هایی که بدین منظور سازمان یافتند و توسط سازمان‌های غیردولتی و سازمان ملل پشتیبانی می‌شدند، چریک‌های توتسی مسئول قتل عام را زیر چتر خود گرفتند. در اینجا نیز عملیات بشر دوستانه به قدرت‌های بزرگ اجازه می‌دهد تا در عین تسکین احساسات عمومی، خود را از مسئولیت‌های اصلی شان کنار بکشند و منافع حقیر خود را که برای آنها واقعہ تلخ رواندا تداعی می‌نمود، بپوشانند.

در پی آن، ملاحظات بشردوستانه باز هم در وضعیت استفاده ابزاری و در خدمت سیاست قدرت قرا رمی گیرد. در مارس ۱۹۹۹ بمباران صربستان توسط هواپیماهای ناتو، نقض حقوق بین الملل، حقوق سازمان ملل و حقوق ناتو است: حقوق بین الملل حمله نظامی به یک دولت را که تجاوزی به دولت دیگر به عمل نیاورده، ممنوع می‌سازد. حقوق سازمان ملل متحد یک ابتکار نظامی را تابع نظارت و مجوز شورای امنیت می‌نماید. درست است که یک مداخله سریع باید ممانعت از "پاکسازی نژادی" را که قبلاً توسط سربازان صرب بر علیه بوسنیایی‌ها بوقوع پیوست، میسر می‌ساخت. اما با این همه چنین چیزی مصداق نداشت و این مداخله "بشر دوستانه" نیز از پرسش‌ها و از انتقادات مصون نماند. ابتدا به دلیل اینکه استراتژی هوایی بدون تلفات ناتو که ادعای آمریکا بود، پیاده کردن ۱۳۰۰ ناظر OSCE^۳ و سازمان‌های غیر دولتی مستقر در کوزوو را مطرح می‌سازد. اما جمعیت آلبانیایی بدین ترتیب در مقابل سرکوب پلیسی و تعرض‌های چریک‌های صرب، بدون دفاع رها می‌شود. این استراتژی در تناقض با اهداف اعلام شده ناتو بوده است که حمایت از یک جمعیت در معرض تهدید اخراج و ژنوسایدرا در برمی‌گرفت. بعلاوه، برای ناظران این امر آشکار بود که بمباران مذکور با هدف وادار کردن رژیم صربستان به توقف باج‌خواهی‌ها و قبول توافقاتی پاریس نتیجه معکوس خواهد داشت. در واقع به اندازه ای که در بین صرب‌ها اجماعی برای حمایت از رژیم صرب به دلیل "خسارت‌های جنبی" و قابل ملاحظه ناشی از بمباران جمعیت غیرنظامی، اماکن

۱. از گروه‌های نژادی شرق آفریقا و بزرگترین این گروه‌ها در رندا و برونی می‌باشد که به همراه دو گروه نژادی دیگر یعنی Tutsis (دومین) و TWA (سومین) بزرگترین گروه‌های نژادی در رواندا و برونی را تشکیل دادند.

2. Turquoise Opérations

۳. Organization For Security & Cooperation In Europe: سازمان امنیت و همکاری اروپا

غیرنظامی و ویرانی صربستان و کوزوو شکل گرفته بود به همان اندازه این بمباران، رژیم مذکور را به تشدید رفتارش سوق می‌داد.

سرانجام دلایل واقعی این مداخله آشکارا ریشه در اهداف آمریکا داشت که عبارت بودند از: عقب راندن روسیه، ممانعت از رشد قدرت اتحادیه اروپا و یافتن بهانه جدیدی برای ادامه وجود ناتو که به لحاظ تئوری پس از فروپاشی بلوک کمونیست منتفی می‌شد. بدین ترتیب ادعا‌های "بشر دوستانه" برای توجیه فقط یک نوع حق مداخله عنوان می‌شود: مداخله قدرت مسلط نسبت به کشور های ضعیف. بنا بر این جای شگفتی نیست که حادثه‌ترین عکس العمل‌ها و شدید ترین اعتراض‌ها بر علیه مداخله در کوزوو در جهان سوم شکل گرفت. اعلامیه سران گروه ۷۷ در اجلاس هاوانا در دهم آوریل ۲۰۰۰ (G-77/ss/2000/1) حق مداخله را بدین شکل نفی می‌نماید:

"حق به اصطلاح مداخله بشردوستانه هیچ گونه بنیان حقوقی در منشور سازمان و در اصول کلی حقوق بین الملل عمومی ندارد. کمک بشردوستانه باید در چارچوب رعایت محض حاکمیت، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولت ذریبط و با تصویب آنها بر عهده گرفته شود."

ضمن اینکه همچون اکثر مداخلات بشردوستانه، مداخله کوزوو نیز با نقض متعدد و آشکار حقوق بشردوستانه توسط نیروهای ناتو همراه شده است. (Bannelier et al, 2004, p.145)

نخستین خطر مداخله ناشی از مسئولیت حمایت بنابراین خطر "تحکیم نابرابری دولت‌ها" است. توجیه‌های مختلف مداخله بشردوستانه گویای واقعیت نداشتن اصل برابری دولت‌های حاکم در عمل است. در حقیقت دکترین مسئولیت حمایت را نباید بر اساس این اصل بلکه با توجه به سیاست قدرت باید تفسیر نمود. تصمیمات شورای امنیت و نقش موازنه‌گری که قدرت‌های بزرگ در آن ایفا می‌کنند، این واقعیت را محرز می‌سازد که مداخله تحت عنوان مسئولیت حمایت نمی‌تواند در سرزمین یکی از قدرت‌ها یا در مناطقی اعمال شود که منافی برای آنها در بر ندارد.

در بین این مناطق، منطقه دارفور به چشم می‌خورد که در طول چندین سال اقدام مشترک سازمان ملل و اتحادیه آفریقا، نتوانست یک نقطه پایانی به وقایع این منطقه بگذارد. وقایعی که توسط دولت آمریکا، ژنوساید و توسط دبیر کل سازمان ملل بحران بشردوستانه وخیم توصیف می‌شد و سرانجام به تجزیه یک کشور مستقل انجامید.

دلایل عدم موفقیت روشن است: مشکلات دسترسی به اطلاعات معتبر، عدم همکاری حکومت خارطوم، و عدم رعایت مواعدهای تعیین شده برای اقدامات سازمان ملل. اما از

ابتدای سال ۲۰۰۴ تشدید بحران دیگر شکی باقی نگذاشت و شورای امنیت به چندین قطعنامه طبق فصل هفتم رای داد که به خارطوم اخطار می کرد تا حمایت از غیر نظامیان، دسترسی به کمک بشردوستانه و خلع سلاح شبه نظامیان را تأمین نماید. امارات متحده در عین حال به نوبه خود گزینه عدم برخورد مستقیم با حکومت سودان را انتخاب می نماید تا از یک طرف پذیرش حضور نظامی و از طرف دیگر نقش میانجی گریش بین خارطوم و سازمان ملل متحد را حفظ کند. در همین راستا بکارگیری نیروهای پاسدار صلح نیز به موضوع تأخیرهای مهمی به دلیل عدم توافق های سیاسی تبدیل می گردد. بعلاوه، اختیارات و وسایل آنها هم کافی نبود تا وظیفه حمایت از مردم را تأمین نماید. نتیجه اینکه، امارات متحده در ادعای مسئولیت حمایت خود ناکام می ماند. در مورد شورای امنیت، مخالفت چین، روسیه و اعضای غیر دائم جنوب سبب می شود تا تاثیر قطعنامه های پیشنهادی قدرت های غربی به طور قابل ملاحظه ای کاهش یابد. سر انجام در سال ۲۰۰۵ شورای امنیت تصمیم به ایجاد یک کمیسیون تخصصی راجع به جنایات ارتکاب یافته در دارفور می گیرد و به دنبال آن به دادگاه کیفری بین المللی متوسل می شود که در واقع همه این تمهیدها دلالت به شکست و ناتوانی شورا در حل و فصل بحران دارد. قضیه دارفور اثبات نمود که بیش از ده سال بعد از ژنوساید رواندا، شورای امنیت و دبیر کل که مسئولیت حمایت را در محور گفتمان مطرح می نمود، به دلیل فقدان اراده قدرت های بزرگ در عمل ناکام می مانند و سرانجام به تجزیه سودان تن دادند که در مغایرت با مبانی دکتترین مسئولیت حمایت است.^۱

خطر دوم دکتترین خطر "ذهنیت گرایی یا تفسیر به رای" است. تلاش ها برای تبیین جنبه دیگری از حق کاربرد زور در مواردی که یک کمک بشردوستانه بدون در نظر داشتن منافی به مردمان بومی الزام آور شود، قابل تقدیر است. اما چگونه باید یک چنین اقدامی را در انطباق با حقوق بین الملل پیش بینی نمود بدون اینکه در دام ذهنیت گرایی افتاد. زیرا در واقع این مداخله گر است که بر حسب ملاک های اخلاقی و سیاسی خاص خود و بر حسب اطلاعات غالباً جانبدارانه تصمیم خواهد گرفت که کدام طرف در یک مخاصمه داخلی قربانی است؟ کدام جمعیت سزاوار یک مداخله است؟ و کدام جمعیت می تواند چیز دیگری را انتظار داشته باشد؟ بر این اساس مشاهده می کنیم که

۱. ظاهراً در تئوری، دکتترین مسئولیت حمایت در مقابل اصل حق آزادی ملت ها در تعیین سرنوشت خود قرار می گیرد تا از تجزیه کشورها جلوگیری به عمل آورد. مقایسه کنید با: مهدی عباسی سرمدی، "اصل حق آزادی ملت ها در تعیین سرنوشت خود: مبانی تئوریک و مسائل عملی (بررسی مورد عراق)، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره پنجم و هشتم، بهمن و اسفند ۱۳۸۴، صص ۸۵-۶۵

طبق معیار های آمریکا و یا قدرت‌های بزرگ خشونت‌های تحمیل شده بر کردها اما نه بر شیعیان ، بر سومالیایی‌ها اما نه بر چچن‌ها، بر بوسنی یایی‌ها اما نه بر تبتی‌ها "غیر قابل دفاع" توصیف می شوند. چنانکه تقسیم بندی دولت ها تحت عنوان «شر» یا «محور شرارت» نیز بر اساس همین معیارها است. بدین ترتیب آمریکایی‌ها بر حسب اینکه ملاک ها و متغیر هایشان چه باشد ضرورت یا عدم ضرورت مداخله را تعیین نمودند. ممکن است گفته شود که تصمیم نه انفرادی بلکه دسته جمعی و در چارچوب سازمان ملل متحد اتخاذ می گردد. با این همه، رویه های اخیر شورای امنیت نشان می‌دهد که مداخله یا عدم مداخله‌ها در ویتنام و افغانستان دیروز، در سرزمین فلسطینی‌ها یا در دارفور امروز کمتر از مداخله انفرادی قدرت های بزرگ، گرفتار ذهنیت گرایی نیست . بعلاوه تحت عنوان اخلاقی "حالت اضطراری فوق العاده" اقدامات بشردوستانه نظامی همواره می‌تواند بطور یک جانبه توسط برخی دولت ها در صورت به بن‌بست رسیدن شورای امنیت اتفاق افتد. کافی است گذشته نه چندان دور مورد ملاحظه قرار گیرند: کناره گیری شورای امنیت به هنگام جنگ هدایت شده توسط آمریکا بر علیه افغانستان در سال ۲۰۰۱ و بر علیه "عراق" در ۲۰۰۳ کاملاً آشکار است. در مورد نخست قطعنامه ۱۳۶۸ که با اجماع در ۱۲ دسامبر ۲۰۰۱ اتخاذ شد (S/Rés/1368/ 2001) توسط آمریکا به عنوان مبنای مشروعیت مداخله اش در افغانستان، تفسیر گردید. با این دلیل که در آن با استناد به فصل هفتم منشور حملات ۱۱ سپتامبر به عنوان "تهدید علیه صلح و امنیت بین المللی" اعلام می‌شود و به تبع آن "حق دفاع مشروع انفرادی و جمعی" به رسمیت شناخته می شود. اما توسل به اصل دفاع مشروع بدون شک اغراق آمیز است. زیرا در مقابل حملاتی عنوان می شود که در سرزمین آمریکا با وسایل آمریکایی و بر علیه اهداف مستقر در آمریکا صورت پذیرفت. بعلاوه، به محض اینکه شورای امنیت- مسئول اصلی حفظ صلح و امنیت بین المللی- ابتکار عمل را به دست می‌گیرد، این دفاع باید متوقف شود. در حالی که در افغانستان چنین چیزی هرگز اتفاق نیفتاد. در مورد عراق، رژیم صدام حسین محرک و تأمین کننده مالی انفجارهای انتحاری بر علیه اسرائیل قلمداد گردید. این رژیم به توسعه سلاح‌های کشتار جمعی اعم از شیمیایی، بیولوژیک و هسته‌ای متهم گردید و به عنوان مخوف‌ترین رژیم دیکتاتوری منطقه توصیف شد. همه اینها ، توجیه های امنیتی از یک طرف و بشر دوستانه و دموکراتیک از طرف دیگر است. در همین راستا واشنگتن آشکارا احیای سابقه ای را در سر داشت که در نهایت رگه- های دکترین جدید جنگ عادلانه را در قرن بیست و یکم باید رقم می زد. بدین ترتیب در حالیکه بازرسی‌های بعمل آمده در عراق در سال ۲۰۰۲ ادعاهای آمریکا را بر نمی‌تابید،

مقامات آمریکایی بدون ارائه دلیل، متوسل به زور شدند. اگرچه سرانجام مجبور شدند که از اطلاعات نادرست و "دروغ‌های علنی دولت" سخن به میان آورند.

به لحاظ حقوقی، تهاجم واشنگتن غیر قانونی بود. اگرچه آمریکا مدعی بود که قطعنامه ۱۴۴۱ مورخ ۸ نوامبر ۲۰۰۲ (S/Rés/ 1441/ 2002) مبنای کافی را برای این تهاجم به دست می دهد اما اینچنین نبود. در واقع، قطعنامه مذکور یک سیستم بازرسی تقویت شده را مستقر می ساخت و شورای امنیت در آن تصمیم گرفته بود که پی گیر قضیه باقی بماند. بنابراین هیچ دولتی نمی توانست در مقام بازرسی این حق را به خود اختصاص دهد که اعلام نماید عراق احتمالاً به تعهداتش عمل نکرده و باید مورد حمله قرار گیرد. بعلاوه، در برابر مخالفت اکثریت اعضای شورای امنیت، آمریکایی‌ها و بریتانیایی‌ها اساساً در پی مجوز شورای امنیت نبوده اند. جنگ علیه عراق البته یک جنگ تجاوزکارانه به مفهوم حقوقی کلمه بوده است. به همین دلیل به رسمیت شناختن دکترین، "مسئولیت حمایت" ممکن است منجر به مشروعیت بخشی همه سوء استفاده‌هایی از این گونه شود و استقرار یک سیستم مشابه سیستم قرن نوزدهم را احیا نماید که در آن قدرت‌های بزرگ قانون خود را با ادعای مزورانه ارزش‌های بشردوستانه تحمیل می کردند. گزارش‌های متفاوت مذکور در فوق، البته تلاش دارند تا شاخص‌های عینی برای مداخله نظامی وضع نمایند. از جمله اینکه مداخله نباید در جهت منافع دولتی باشد و باید در موارد جنایات فجیع صورت پذیرد تا حمایت را برای یک جمعیت دچار وضعیت فوق العاده خطرناک تامین نماید. وسایل دیپلماتیک باید از قبل به اتمام رسیده باشند. اما هر کدام از این شرایط و شاخص‌ها قابل بحث هستند. زیرا مبهم‌اند اولاً مداخله نباید طرف ذینفع داشته باشد. آنتونی روجیر^۱ قبلاً بر این معیار به مناسبت مداخله‌های بشر دوستانه تأکید می کرد:

"طبق تعریف، مداخله بشر دوستانه دولت ذینفع ندارد. این مداخله زمانی توقف می یابد که منفعتی برای فرا رفتن از محدودیت‌ها را رقم زند. در این صورت دولت یا دولت‌های مداخله گر ملزم به رها کردن ادامه اقداماتشان خواهند بود." (Rougier, 1999:502)

تمام مؤلفین طرفدار مداخله نظامی بشر دوستانه این شرط را فرموله می کنند (154: Corten et Kelin, 1992). با این همه، بدینی نسبت به دولتی که درگیر مداخله نظامی بر علیه دولت دیگر می شود، همچنان وجود دارد. بدین دلیل که چنین مداخله‌ای بر فرض هزینه‌ها، خسارت‌ها، تلفات و رخداد‌های سیاسی در چارچوب یک هدف عدم

۱. Antoni Rougier: از حقوقدانان فرانسوی

نفع استوار است. بعلاوه یکی از نظریه پردازان پیشگام مسائل حقوق بشر دوستانه، در پایان یک بررسی عمیق، اذعان می‌کند:

"نتیجه حاصل این است که تفکیک انگیزه‌های انسانی مداخله از انگیزه سیاسی و تامین عدم اصل عدم نفع مطلق دولت مداخله گر، عملاً غیر ممکن است، زیرا از موقعی که قدرت‌های مداخله گر خود قاضی تعیین فرصت مناسب اقدامشان می‌شوند آنها از همان موقع این فرصت را از نقطه نظر منافعشان برآورد خواهند نمود" (Rougier, 1912:525).

بدین ترتیب مسئله این است که چگونه باید انگیزه‌های دولت مداخله گر را ارزیابی نمود و به این نتیجه رسید که انگیزه بشر دوستانه حتی همراه سایر انگیزه‌ها، همچنان انگیزه مسلط باقی مانده است؟ چگونه باید مشخص نمود که مداخله گر در عمل به دنبال سلطه و حتی اشغال دولت مورد هدف نیست؟ بالاخره چگونه باید تشخیص داد که دولت مداخله گر در پی تأمین منافع ملی نیست؟ بعلاوه جنایات ارتکاب یافته باید ویژگی یک گستره بزرگ را بیابد و بر فرض توافق صریح یا ضمنی حکومت مورد هدف استوار باشد. اما "نقض‌های فاحش" و "جنبه‌های جنایت" چگونه تعریف می‌شوند؟ این تشخیص یک قاضی رامی طلبد. درحالی‌که فرض بر این است که انتظار حکم یک قاضی در این مداخله امکان پذیر نیست. بعلاوه ارزیابی شدت نقض‌ها اساساً بر معیارهای مشروعیت یا غیر مادی استوار است که بر حسب اعضای جامعه بین المللی متغیر است. لذا انتخاب معیارهای دقیق عملاً غیرممکن است.

شاخص دیگر در گزارش‌های راجع به "مسئولیت حمایت" برای توجیه مداخله نظامی وجود "وضعیت فوق العاده خطرناک" برای یک جمعیت است. این شاخص هم شاخص جدیدی نیست. زیرا در چارچوب مداخله تحت عنوان بشر دوستانه، دولت‌های غربی اقدامشان را همواره با اعلام نجات یک جمعیت دچار فاجعه توجیه کرده‌اند بدین ترتیب آنها نوعی حالت ضروری برای مداخله نظامی را طرح نمودند. با این همه، این شرط یا شاخص نمی‌تواند عدم مشروعیت توسل به زور را نفی کند. از یک طرف به دلیل اینکه اقدام نظامی برای خاتمه بخشیدن به آن، خود مناسب برای ایجاد یک وضعیت خطرناک قابل مقایسه یا بالاتر است. از طرف دیگر، به دلیل اینکه اقدام نظامی باید به معنی خاص کلمه ضروری باشد. اما وضعیت فوق العاده خطرناک وابسته به درکی است که افکار عمومی از آن دارد. لذا به محض اینکه رسانه‌ها صحنه‌های فاجعه آمیز یک جمعیت قربانی گرسنگی را به تصویر می‌کشند، افکار عمومی جریحه دار می‌شود و از حکومت متبوع خود می‌خواهد که یک عملیات فوری را برای پایان بخشیدن به این

وضعیت بر عهده بگیرد. این در حالی است که رسانه‌ها نسبت به وضعیت خشکسالی بی تفاوت اما نسبت به گرسنگی حساس‌اند. از اینرو تفسیر وضعیت فوق‌العاده خطرناک بطور وسیعی به نحوه اطلاع‌رسانی رسانه‌ها بستگی می‌یابد که همواره در پی جهت‌دهی و دستکاری افکار عمومی هستند. بدی ترتیب عملکرد رسانه‌ای، شاخص "وضعیت فوق‌العاده خطرناک" را مبهم و حتی بی‌اعتبار می‌سازد. سرانجام آخرین شاخص یا شرط، استفاده کامل از وسایل دیپلماتیک است. شاخصی که که ارزیابی آن خیلی آسان نیست. زیرا مشخص نیست چه زمانی می‌توان بطور قطع مدعی شد که مسیر مسالمت‌آمیز کاملاً به پایان رسیده است؟

جنگ کوزوو در این خصوص یک نمونه است. زیرا آمریکا به استفاده ابزاری از این شرط می‌پردازد. طی آن واشنگتن حکومت بلغراد را تحت فشار قرار می‌دهد تا بدون قید و شرط و بدون یک تفاهم ممکن طرح سختگیرانه رامبویه^۱ را بپذیرد در حالیکه بلغراد آشکارا طرح مذکور را رد می‌کرد و این همان موضعی بود که آمریکا به دنبالش بود.

در چنین شرایطی این بدبینی وجود دارد که چرا مقررات بین‌المللی جاری که مبتنی بر اصول عدم مداخله در امور داخلی یک دولت و عدم توسل به زور است، رها می‌شوند. درج یک استثناء در این مقررات تحت عنوان "مسئولیت حمایت" زورمداران، مشکل را به لحاظ حقوقی حل نمی‌کند. مگر اینکه کاملاً اولویت قبلی یک تعهد به عکس‌العمل غیر نظامی جامعه بین‌المللی را در مقابل نقض‌های فاحش حقوق بشر و حقوق بشردوستانه و مسئولیت دولت‌ها را در صورت نقض این تعهد پیش‌بینی نماید.

در اکثر مواردی که در گزارش سازمان ملل متحد به آنها اشاره می‌شود، مشکل کم‌تر به فقدان سازوکارهای مسالمت‌آمیز و بیشتر به خلاء اراده سیاسی در بکارگیری این ساز و کارها مربوط می‌شود. زیرا فعالیت‌های بشردوستانه به شکل امداد رسانی به جمعیت‌های قربانی جنگ داخلی نقض اصل عدم مداخله نیست. اما برخلاف واقع، حوزه اعمال و محتوای اصل عدم مداخله عمداً گسترش می‌یابد تا از آن مانع مزورانه‌ای برای اینگونه فعالیت‌های بشردوستانه مشروع و قانونی بوجود آید. اگر بهر حال در پی یک مداخله نظامی علیه یک حکومت دیکتاتور و ظالم هستیم باید منشور سازمان ملل متحد

۱. Rammouillet: منظور طرحی است که در مارس ۱۹۹۹ در عمارت رامبویه در فرانسه بین استقلال طلبان کوزوو و صربستان تحت ریاست گروه تماس مورد بحث و مذاکره قرار گرفت و به تصویب نرسید. در پی آن مداخله ناتو در یوگسلاوی سابق صورت پذیرفت.

را با این پیش‌بینی اصلاح کرد که شورای امنیت نه تنها می‌تواند برای تضمین امنیت بلکه برای اهداف دیگر مندرج در ماده ۱، بویژه حمایت از حقوق بشرو حقوق بشردوستانه اقدام کند اما در این صورت نیز، وجود یک کنترل قضایی بایدپیش‌بینی شود. آن می‌تواند برعهده دیوان بین‌المللی دادگستری قرار گیرد تا راجع به انطباق یا عدم انطباق عملکرد شورای امنیت بر منشور در موارد جدید حکم نماید.

ب-۲- ابزار سازی نظامی مسئولیت حمایت

بر طبق دکترین مسولیت حمایت، وضعیت خطرناک یک جمعیت، کمک بشردوستانه را طلب می‌کند. اما در صورت فقدان یک توافق بین طرف‌های ذیربط، مداخله سازمان ملل متحد را برای پیدا کردن یک راه حل سیاسی بطور دیپلماتیک ضروری می‌سازد. نظامیان جز در موارد فوق‌العاده و نادر نباید بکار گرفته شوند. اما روند معکوسی بوجود می‌آید در واقع این روند در پی آن است تا همگرایی بین ملاحظات بشر دوستانه و نظامی گری را طبیعی جلوه دهد.

به همین دلیل در شماره ژانویه ۲۰۰۷ مجله اینفلکسیون^۱ برنارد کوشنر - وزیر امور خارجه سابق فرانسه - توضیح می‌دهد که:

"این همگرایی، عملگرایی را ایجاد می‌کند. بدون تردید در صحنه نظامی در بوسنی، در کوزوو، در سومالی و در افغانستان است که بشر دوستان و نظامیان همکاری و هماهنگی راتجربه کرده اند" (Kouchner, 2007: 28).

ورای اختلافات تاریخی و فرهنگی، او به وجوه مشابه مجموع مسائلی تأکید می‌کند که نظامیان و مجریان امور بشر دوستانه با آنها مواجه اند. همین‌طور وی بر همگرایی تدریجی ابزارها و اقدامات آنها و بالاخره بر اهداف مشترکشان یعنی مسئولیت حمایت، صلح و دموکراسی تأکید می‌نماید (Ibid:28).

بعنوان یک مثال دیگر در تهاجم به عراق، "ملاحظات بشردوستانه" تبدیل به یک سلاح می‌شود. لذا در ۱۷ می ۲۰۰۳ رئیس‌جمهور آمریکا اعلام می‌کند که این کشور به دنبال عملیات نظامی، کمک غذایی هم بعمل می‌آورد. اما به شرطی که صدام حسین برکنار شود. بعبارت دیگر او بقای مردم را مشروط به سقوط رژیم می‌نماید. در عمل، اقدام های کمک‌رسانی گاهی بعنوان یک ابزار معامله مورد استفاده قرار می‌گیرد^۲ و منوط به ارائه اطلاعات توسط جمعیت غیرنظامی علیه حکومت می‌شود. شیوه ای که قبلا در

1. Inflexions, 26-29

2. Inflexions, 2007, p. 68

افغانستان تجربه گردید. ارتش آمریکا هم در کویت یک مرکز عملیات بشردوستانه مستقر می‌نماید که مسئول هماهنگی توزیع غذا توسط سربازان است. سپس این هماهنگی توسط سازمان‌های غیر دولتی مورد تایید فرماندهی آمریکا بعمل می‌آید. در نتیجه عاملین حقوق بشر دوستانه بعنوان عوامل مکمل قدرت اشغالگر تلقی و یک هدف بالقوه جهت عکس العمل می‌شوند. تعرض ها ، ربایش‌ها و قتل‌ها در ۲۰۰۴ خروج عوامل حقوق بشر دوستانه را از عراق به بار می‌آورد و کمیته بین المللی صلیب سرخ ماموریتش را تنها دنبال می‌کند، در حالیکه آرم مشخصی ندارد تا حمایت از آن را تأمین نماید.

این رویه التقاطی، عمومی می‌شود و سربازان حافظ صلح اقدامات بشردوستانه را بدست می‌گیرند. با ملاحظه فعالیت‌های سازمان ملل متحد از اواسط دهه نود مشاهده می‌گردد که عملیات بشر دوستانه بیش از پیش نظامی می‌شود. توسل به زور نظامی در چارچوب کمک های بشر دوستانه هم از این تمرکزناشی می‌شود. در همین راستا و به موازات دخالت ارتش های غربی در امر کمک رسانی بشردوستانه، بخش عملیات حفظ صلح سازمان ملل متحد مفهوم "مأموریت همگرا" را تعمیم می‌دهد. رئیس هیات ماموریت صلح (نماینده ویژه دبیر کل) نظامیان را هدایت می‌کند و موسسات تخصصی نظیر سازمان بهداشت جهانی و یونیسف را نیز هماهنگ می‌نماید. این اقدامات همگرایی یا التقاطی به دلیل تاثیر منفی بر روحیه مردم، با استثناء مواجه نمی‌شوند. از طرفی این ضرورت نیز وجود دارد که نیروهای کمک رسان نباید بعنوان طرف درگیر در مخاصمه یا وابسته به سیاست یک قدرت خارجی تلقی گردید. اما همگرایی نظامیان و عوامل حقوق بشردوستانه، کاملاً در جهت خلاف عمل می‌کند. سازمان‌های غیردولتی توسط مردم افغانستان، ساحل عاج یا عراق بعنوان "غربی" تلقی و به نیروهای اشغالگر تشبیه می‌شوند. قبلاً در سوماتالی مداخله نظامی آمریکا به انجام رساندن کاروان کمک را اجازه داده اما به هیچ وجه کمکی به تقویت امنیت کارکنان سازمان‌های غیر دولتی بشر دوستانه که به نیروهای آمریکایی قیاس شدند، نکرد. به همین دلیل در اوت ۲۰۰۴ MSF^۱ افغانستان را بعد از ۲۰ سال حضور متناوب ترک کرد. این سازمان خطری را که نیروهای غربی برای گروه‌های بشردوستانه بوجود آوردند، محکوم نمود و دخالت نظامیان در اقدامات بشردوستانه و سازندگی را نیز تقبیح کرد. آن بار دیگر تاکید نمود که در دوره بعد از مخاصمه، اقدامات بشر دوستانه باید از این تنها صلاحیت سازمان‌های غیر دولتی ناشی شود.

۱. Médecins Sans Frontière: پزشکان بدون مرز

. به هنگام جنگ کوزوو شاخه کانادایی CARE^۱ با حکومتش قراردادی امضا کرد که طبق آن شاخه مذکور به استخدام داوطلبانی پرداخت که مسئول جمع آوری اطلاعات در محل فعالیت تحت پوشش اقدام بشر دوستانه بودند. آنها البته شامل نظامیان سابق بودند که باید مأموریت جاسوسی (Brauman, 1991:1) را انجام می دادند. برای رهبران CARE این تصمیم در انطباق با تعهدشان به نفع حقوق بشر و دموکراسی بود، اما خدمت به عمال اجرایی حکومتها بر این فرض مبتنی است که نتایج آن نیز پذیرفته شود. بدین ترتیب از ویژگی استقلال سازمان های غیر دولتی در دوره دهه هفتاد این سازمان ها خیلی فاصله داریم که برای دولتها هم باید آزار دهنده باشد. از طرف دیگر، سازمان های غیر دولتی به دلیل وابستگی رو به رشد بودجه خود از منابع تامین مالی حکومتی و به دلیل فشار این حکومت هائیز، در تعارض با فلسفه وجودی خود که همان استقلال از دولت هاست، قرار دارند.

این "همگرایی" بین بشر دوستی و نظا میگری نه تنها خنثی نیست بلکه بالقوه خطرناک نیز هست. ابتدا به دلیل اینکه به سختی قابل درک است که یک عملیات نظامی به اهداف بطور مشخص بشر دوستانه محدود شود. زیرا این اهداف "خدمات حداقلی بشر دوستانه" را می طلبد. در حالیکه مداخله نظامی در خدمت تحکیم یا تحمیل یک راه حل سیاسی است. قدرتی که به مداخله نظامی مبادرت می ورزد بطور سیستماتیک بر حسب اهداف سیاسی و استراتژیکی عمل می نماید. لذا در مقایسه با انگیزه های بشر دوستانه همواره محاسبه گرو بر اساس معیارهای این محاسبه گری هدایت می شود. در واقع، تاریخ که مداخله های هدایت شده تحت پوشش بشر دوستی و دموکراسی ارائه می کند، چند نمونه از این مداخله ها را نشان می دهد که منجر به بهبود شرایط مردمان ذیربط شده باشد؟ دلیل دیگر آنکه، تلفیق اخلاق و منافع، سازمان های غیردولتی را برای نشان ندادن تفاوت بین داوطلبان بین المللی و داوطلبان ملی، به اجتناب از حضور در برخی مناطق کشورهای ذیربط هدایت می کند. بدین ترتیب تنزل ظرفیت های مداخله غیرنظامی و کاهش کمک موثر به جمعیت در حال اضطرار بوجود می آید. سرانجام به دلیل اینکه اساسا مفهوم مداخله نظامی بشر دوستانه خطرناک است زیرا به طور ضمنی بدین معنی است که مداخله گر نظامی بشر دوست است و آنکه مخالف است ضد بشر. در نتیجه تبعیض بین قربانی «خوب» در سمت این گونه بشر دوست و طرد قربانی "بد" در بین مخالفانش رخ می نماید.

۱. Cooperative For American Remittances to Europe: یک سازمان غیردولتی بین المللی است

نتیجه‌گیری

در نظم بین‌المللی معاصر تنها استثناء بر کار برد زور، دفاع مشروع انفرادی و دسته جمعی است توسل به زور تحت عناوین و اشکال دیگر، اصل ممنوعیت کاربرد زور را صرف نظر از امره بودن یا نبودن آن بر نمی‌تابد. در غیر این صورت یا باید بطور مستقیم به اصلاح قوانین و مقررات موجود پرداخت، یا از طریق رویه دولتها به آن نائل شد و یا "قانون قوی" و "قانون زور" را به رسمیت شناخت.

دکترین مسولیت حمایت تداوم رویه‌های گذشته مداخله قدرت‌های بزرگ در امور داخلی قدرت‌های کوچکتر است. پذیرش دکترین مسولیت حمایت از طرف جامعه بین‌المللی سبب تسهیل مداخلات قدرت‌های بزرگ در امور داخلی دیگر دولت‌هایی می‌شود که با توسل به این ابزار در معرض تحمیل خواسته‌ها و اراده قدرت‌های بزرگ قرار می‌گیرند. در نتیجه دکترین مسولیت حمایت بیانگر سلطه حقوق بین‌الملل بر سیاست بین‌الملل نیست بلکه سیاست بین‌المللی و یا رفتار دولت‌ها در عرصه بین‌المللی تحت تاثیر هنجارها و مساله مشروعیت قرار دارد. در عرصه بین‌المللی قدرت‌های بزرگ تاثیراتی شگرف بر ایجاد معیارها و استانداردهای رفتار صحیح بر جای می‌گذارند. دکترین مسولیت حمایت نیز تحت تاثیر سیاست قدرت‌های بزرگ بویژه ایالات متحده تدوین شده است تا قواعدی را ایجاد نماید که با استناد به آن نقض حاکمیت ملی دیگر دولت‌ها را توجیه نماید و اقدام خود را مشروع جلوه دهد تا از هزینه‌های پیگیری منافع ملی‌اش بکاهد.

منابع لاتین

کتاب‌ها:

- BANNELIER, Karine et al. **L'Intervention En Irak Et Le Droit International**, Paris, pédone, 2004.
- BONFILS, Henry, **Droit International Public**, Paris, Rousseau, 1912.
- BRICOUNT, Jean. **Imperialisme Humanitaire**, Bruxelles, Arden, 2005.
- BROWNLIE, Ian, **International Law & The Use Of Force By States**, Oxford. OxfordUniversity Press, 1962.
- CENTRE de DROIT INTERNATIONAL de Université Libre de Bruxelles, **Droit Humanitaire et Conflits Armés**, Edition de Université de Bruxelles. 1970.
- CORTEN, Olivier, KLEIN, Pierre, **Droit D'Ingérence Ou Obligation De Réaction?** Bruxelles, Bruylant, 1992.

- CORTEN. Olivier, **Le Retour Des Guerres Préventives**, Bruxelles, Labor, 2003.
- COULON, Jocelyne (dir), **Guide De Maintien De La Paix**, Québec, Athene, 2006.
- PARROT, Marie-Dominique (dir) **Dérives Humanitaires** Paris, PUF, 1994.
- RIFAAT, Ahmed M, **International Aggression**, Stockholm, Humanities Press, 1979.
- RIEFF, David, **L'Humanitaire En Crise**, Paris Le Serpent à Plumes, 2004.
- SIOTIS, Jean, **Le Droit De La Guerre Et Les Conflits Armés D'Un Caractère Non-International**, L.G.D.J., 1958.
- TANCA, Antonio, **Foreign Armed Intervention In Internal conflict**, London, martinus Nijhoff Publisher, 1993. SSSS

مقالات:

- BOISSON de CHAZUMES, Laurence Et CONDOREILLI, Luigi "De La Responsabilité De Protéger Ou d'Une Nouvelle Parue Pour une Notion Déjà Bien Établie" **Revue Générale de Droit International Public**, No. 1, 2006, pp. 11-18
- BRAUMAN, Rony "Des Mots Magiques Aux Cruelles Désillusions", **Le Monde**, 22 Novembre 2001. p. 11.
- KELIN, Pierre "Le Droit D'Ingérence" **Géopolitique**, No. 68, 2000, pp. 19-28
- KOUCHNER, Bernad, "Humanitaire et militaire", **Inflexions**, La documentation française, 2007, pp. 26-28.
- ROUGIER, Antonie "La Théorie de L'Intervention D'humanité" **Revue Générale de Droit International Public**, No. 4 pp. 468-526.

اسناد و مدارک:

- S/Rés/ 688/ (1991)
- S/Rés/ 794/ (1992)
- S/Rés/ 929 (1994)
- S/Rés/ 1264/ (1999)
- S/Rés/ 1265/ (1999)
- S/Rés/ 1296/ (2000)
- S/Rés/ 1368/ (2001)
- S/Rés/ 1441/ (2002)
- S/Rés/ 1647/ (2006)
- S/Rés/ 1674/ (2006)



دکترین مسئولیت
حمایت: از روند
شکل گیری تا
کاربرد ابزاری آن

ج-۱- قطعنامه‌های شورای امنیت

ج-۲- قطعنامه‌های مجمع عمومی

- A/Rés/ 43/ 131 (1988)
- A/Rés/ 45/ 100 (1990)
- A/ 60/ L.1 (2005)

د- گزارش‌های سازمان ملل متحد

- Commission International De L'Intervention Et De La Souveraineté Des Etats (CIISE), **Rapport** Sur "La Responsabilité De Protéger" 2001.
- Groupe d'Etude, **Rapport** sur "Les Opérations De La Paix De L'ONU", A/55/305- s/2000/809 Annexe, 21 Août, 2000.
- Groupe De Personalités De Haut Niveau, **Rapport** sur "Les Menaces, Les Défis Et Le Changement " un Monde Plus Sûr, Norte Affaire A Tous", A/59/565, 2 décembre, 2004.

ه- آرای مشورتی و توافقی دیوان بین المللی دادگستری

- Cour Internatilonale de Justice, **Avis Consultatif** du 9 Julliet 2004, sur "Conséquences Juridiques de L'E'dification d'Un Mur sur Le Territoire Palestinien Occupé"
- Cour Internatilonale de Justice, **Arrêt** du 27 Juin 1989 sur "Les Acrivités Militaires et Paramilitaires Au Nicaragua"

و- اعلامیه‌ها

- G- 77/ SS/ 2000/ 1
- Organization International De La Francophonie, **Déclaration de Bamako**, 3 Novembre 2000.
- Organization International De La Francophonie, , **Déclaration de Ouagadougou**, 27 Novembre 2004
- Organization International De La Francophonie **Déclaration de Saint-Boniface** 14 Mai 2006



فصلنامه علمی پژوهشی
سیاست جهانی،
دوره دوم، شماره سوم،
پاییز ۱۳۹۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی